

بررسی فطرت انسان از منظر آیات و روایات با تأکید بر اندیشه‌های آیت الله محمدعلی شاه آبادی^۱

عباس مولوی^۲، عبدالرضا مظاهری^۳، عبدالحسین طریقی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۷/۱۲)

چکیده

مقاله پیش‌رو به دنبال بررسی فطرت انسان به عنوان ویژگی بنیادین در موضوع انسان‌شناسی از منظر مکتب اسلام و اندیشمند معاصر، حکیم آیت‌الله شاه آبادی، مشهور به فیلسوف فطرت، با روشی توصیفی، نقلی و تفسیری می‌باشد. پژوهش حاضر حاکی از آنست که ریشه‌ی بسیاری از بحران‌های معرفتی، اخلاقی و مادی‌گرایی در طول تاریخ حیات بشری، ناشی از بحران هویت است، که آن نیز بدلیل عدم شناخت انسان از خود اصیل و واقعی‌اش می‌باشد. لذا یکی از اساسی‌ترین راهکارها برای رفع بحران مذکور، شناخت بنیادین و همه‌جانبه انسان با ویژگی‌های تکوینی خویش است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، انسان پیچیده‌ترین و عالی‌ترین مخلوق خداوند است و دارای شخصیت مرکب از دو ویژگی و هدف تکوینی ملکی (حیوانی) و ملکوتی (فراحیوانی) است. ویژگی فطرت بُعد ملکوتی، هویت ذاتی و توحیدی انسان را تشکیل می‌دهد، که در آیات و روایات اسلامی از آن به عنوان دین حنیف، اسلام، معرفت خدا و توحید یاد می‌کنند و به تعبیر حکیم شاه آبادی، انسان مفطور به فطرت الهیه است که از لوازم وجود مُدرک او می‌باشد و حقیقتش، علم و عشق به کمال مطلق، یعنی خداوند سبحان است. فطرت انسان بر اساس آیه فطرت و تفسیر آیت الله شاه آبادی، دارای ویژگی‌هایی همچون همگانی، همه‌گامی، غیراکتسابی (جبری و ناخودآگاه)، ثابت، غیرقابل تغییر و تبدیل و معصومیت از خطا و اشتباه است. بر این اساس فطرت، نقش و جایگاه هدف نهایی از رشد و کمال واقعی انسان را ایفا می‌کند. لذا برای او دارای ارزش و مطلوبیت ذاتی و مطلق است و اگر انسان به کمک تعالیم و آموزه‌های انبیاء الهی، به صورت خودآگاه و اختیاری توجه خود را به سمت و سوی آن معطوف کند و حجاب‌های بُعد مادی و حیوانی‌اش را کنار بزند، من توحیدی او شکوفا شده و از هویتی اصیل و الهی برخوردار می‌گردد، که در واقع همان مقام قرب الهی، بهشت سعادت و حقیقت‌الکمال او خواهد بود.

کلید واژه‌ها: فطرت، آیات و روایات، آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی.

۱. این مقاله مسخرج از رساله دکتری بوده و مورد حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی می‌باشد.

۲. دانشجوی دکتری گروه عرفان اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

aabasmolavi@gmail.com

۳. استاد گروه عرفان اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

mazaheri711@yahoo.com

۴. استادیار گروه عرفان اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ dr_tarighi@yahoo.com

مقدمه

پرسشگری از ویژگی‌های ذاتی و فطری انسان است و یکی از مهم‌ترین پرسش‌های انسان در طول تاریخ حیات بشری، پرسش از هستی و چیستی وجود خویش است و از اساسی‌ترین مسائل انسان شناسی، پرسش از ویژگی‌های بنیادین و تکوینی او است. چرا که این نوع پرسش، ارتباط مستقیم با هویت اصیل و هدف‌یابی نهایی از آفرینش و کمال و سعادت انسان دارد و چنانچه آدمی موفق به یافتن پاسخ صحیح و همه‌جانبه سوال مذکور نشود، اولاً با بزرگترین چالش بشری که بحران هویت است، روبرو شده و ثانیاً هرگونه تلاش و کوشش او برای رسیدن به سعادت و کمال واقعی‌اش بیهوده و بی‌معنا خواهد شد. بنابراین، پژوهش حاضر بر آن است تا در جهت تأمین نیاز شناختی مذکور با روش توصیفی، عقلی، نقلی و تفسیری، به بررسی ویژگی‌های تکوینی انسان، یعنی فطرت پرداخته و از منظر آیات و روایات و با تأکید بر اندیشه‌های فیلسوف فطرت آیت الله محمدعلی شاه‌آبادی، تقریری دینی از سرشت مشترک انسان و نقش آن را در مسیر تکامل او روشن نماید.

اولاً براساس مکتب اسلام و بینش توحیدی آن، جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهانی هدف‌دار است «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (النور، ۴۲) لذا همه موجودات، به‌ویژه انسان از همان ابتدای خلقت در اعماق وجودشان دارای هدف تکوینی معین و مشخصی هستند که برای آن هدف نهایی آفریده شده‌اند، که در پایان حرکت تکاملی‌شان، به آن نائل می‌گردند.

ثانیاً انسان از دیدگاه قرآن کریم، به‌عنوان اشرف مخلوقات، دارای مراتب وجودی از خاک تا افلاک است، و به تعبیر دیگر موجودی مُلکی و مَلکوتی است. لذا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المومنون، ۱۲-۱۴) همانا ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم، ...

سپس او را آفرینشی دیگر پدید آوردیم، خجسته و پرخیر است خداوند، که نیکوترین آفرینندگان است.

و در سوره‌ی دیگر می‌فرماید «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (السجده، ۹).

سپس [اندام] او را موزون و معتدل ساخت و از روح خود در او دمید و برایتان گوش و چشم و قلب قرار داد، ولی اندک سپاس‌گزاری می‌کنید!

و در حدیث معروفی از امام علی علیه السلام آمده است «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلاَ شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلاَ عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا...» (صدوق، ۴/۱) همانا خداوند، فرشته را از عقل محض آفرید بدون شهوت و حیوان را از شهوت محض آفرید، بدون عقل و انسان را آفرید و عقل و شهوت را در این موجود، در هم آمیخت و سرشتی مرکب از عقل (فراحیوانی) و شهوت (حیوانی) پدید آورد.

بر این اساس می‌توان گفت: انسان از منظر مکتب اسلام، موجودی است که از ابتدای آفرینش دارای دو هدف تکوینی در ساختار مرکب می‌باشد، یکی در بُعد ملکی مادی و حیوانی، و دیگری در بُعد ملکوتی فراحیوانی و انسانی، که در این میان مسئله اساسی و ضروری انسان، این است که او بایستی بداند برای کدام هدف تکوینی نهایی آفریده شده و سرانجام قرار است از چه جایگاه و مقام و هویتی در سلسله مراتب هستی سردرآورد، تا نه تنها گرفتار چالش بزرگ بحران هویت نشود، بلکه، نسبت به هویت واقعی و حقیقی خودش درحیات دنیا و آخرتش، احساس شادی، رضایت‌مندی، سعادت و کمال داشته باشد. در این راستا مسئله‌ی پژوهش حاضر این است که فطرت انسان دارای چه معنا، مفهوم و تعریفی است و جایگاه آن در مسیر هویت و هدف‌یابی نهایی از تکامل او چگونه تبیین می‌گردد.

۱- معنا شناسی فطرت

۱-۱. فطرت در لغت

واژه فطرت در لغت از ریشه فَطَرَ است و به معنای مختلفی به‌کار رفته است، از جمله

به معنای شکافتن (زبیدی، ۳۲۵/۱۳)، گشودن شیئی و ابراز آن (ابن فارس، ۵۱۰/۴) و به معنای ابتداء و اختراع (جوهری، ۷۸۱/۲) و به معنی ایجاد و ابداع (راغب اصفهانی، ۳۹۶) و به معنای خلق کردن (سیوطی، ۳۳۷/۳) و به معنای صفتی که هر موجودی در آغاز آفرینش خود به آن متصف می‌گردد (معلوف، ۵۸۱) و همچنین در قرآن کریم با توجه به آیه فطرت به دو معنای «آفرینش ویژه انسان» و «دین» به کار برده شده است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰) (راغب اصفهانی، ۶۴۵).

۲-۱. فطرت در اصطلاح علم و علما

فطرت در اصطلاح علم منطق، فلسفه و عرفان و اندیشمندان معانی گوناگونی دارد که به بعضی از آنها به شرح ذیل اشاره می‌شود:

الف- در علم منطق، یکی از انواع شش‌گانه بدیهیات (اولیات، مشاهدات، تجربیات، متواترات، فطریات و حدسیات) است که به اثبات و دلیل نیاز ندارد، چرا که دلیلشان با خودشان است، مانند (ده بخش بر پنج می‌شود، دوم) (ابوعلی سینا، ۶۴) به عبارت دیگر فطرت به معنای درک استدلال سریع‌ای که حد وسط آنقدر آشکار و ساده است که ذهن بی‌زحمت آن را می‌فهمد، چرا که تصور دقیق و صحیح موضوعی موجب تصدیق آن می‌شود.

ب- فطرت از نظر افلاطون یعنی علم پیشین نفس قبل از تعلق به بدن که همان عالم مُثُل است. به عبارت دیگر منشأ دانسته‌های عقل (بدون بهره‌گیری از حواس) است و یادگیری در این جهان، در واقع یادآوری دانسته‌هایی است که در «عالم مُثُل» کسب و در این عالم فراموش کرده است. (افلاطون، ۳۹۶-۳۸۹)

ج- در عرفان عزیزالدین نسفی فطرت را از ریشه فطیر به معنای بی‌مایه و بی‌واسطه دانسته یعنی آن صادر بی‌واسطه خداوند است و آن را بر عالم جبروت یا عالم عقول اطلاق کرده است و عالم ملک و ملکوت مایه دارند، از جهت آن که از عالم جبروت پیدا آمدند و

عالم جبروت مایه ندارد. از جهت آن که جبروت مبدأ کل است و بالای وی چیزی دیگر نیست (نسفی، ۲۰۵)

د- از نظر دکارت، مفاهیم بر دو قسم است: بعضی فطری و بعضی عرفی و جعلی‌اند؛ یعنی ساخته ذهن خود ماست... و مفاهیم فطری مفاهیمی‌اند که به اراده ما وابسته نیستند و به‌رغم اراده ما وارد ذهن ما می‌شود (دکارت، ۷۶/۱)

ر- فطرت به معنای ادراکات و دانسته‌های بالقوه که در ذهن همه هستند، هر چند شاید در برخی بالفعل موجود نباشند یا خلافتشان موجود باشد... ولی به مرور زمان بالفعل می‌شوند. (مطهری، ۲۶۲)

ز- فطرات همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاص از آفرینش که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و فصل اخیر انسان را همان هستی ویژه مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی او تشکیل می‌دهد (جوادی آملی، ۲۵)

۳-۱. سرشت و فطرت‌مندی انسان

یکی از مهمترین بحث‌های بنیادین انسان‌شناسی در طول تاریخ مکاتب و نحله‌های مختلف انسان‌شناسی، که اذهان صاحب نظران را به خود مشغول کرده است، مسئله ذات و سرشت آدمی است. به این معنا که آیا انسان از بدو تولد بصورت تکوینی دارای سرمایه، داشته‌ها و استعدادهای ذاتی مشترکی هستند یا خیر؟ و یا اینکه هستی آدمی همچون لوح سفیدی است که فقط عوامل محیطی بیرون از وجود انسان هر نقشی را که اراده می‌کنند، بر صفحه قلب و جان او می‌نگارند.

با توجه به معانی مختلفی که در لغت و در اصطلاح علم و علما ذکر گردید، می‌توان نتیجه گرفت که معنا و مفهوم کلی و مشترک فطرت در میان همه آنها، بیانگر این حقیقت است که اساساً انسان موجودی همچون لوح سفیدی نمی‌باشد که فقط عوامل محیطی بیرون

از وجود انسان هر نقشی را که اراده می کنند، بر صفحه جان او می نگارند. بلکه انسان از بدو تولد در ساختار ذاتی و تکوینی اش دارای نوعی داشته و سرمایه از نوع ادراکات، بینش و گرایش های خاصی است که محصول عوامل محیطی بیرون از وجود او نیست و این نوع نگرش نسبت به انسان با آیات و روایات متون اسلامی و اندیشمندان آن همچون آیت الله شاه آبادی منطبق و هماهنگ است که در مباحث آتی به آن پرداخته می شود.

۴-۱. تعریف فطرت ویژه انسان

در رابطه با تعریف فطرت ویژه انسان بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که، تعریف حقیقی و حدی فطرت یعنی بیان ذاتیات آن امکان پذیر نیست، لذا در تعریف شرح اسمی فطرت بیشتر به کمک بیان خواص و ویژگی های آن شرح داده می شود، چرا که «فطرت از سنخ هستی است نه از سنخ ماهیت، از این رو دارای مفهوم و از قبیل معقول ثانی فلسفی است. و چون ماهیت ندارد، فاقد تحلیل و تعریف اسمی است، نه تحدید و تعریف حدی دارد و نه تعریف رسمی. بلکه تعریف شرح اسمی دارد، یعنی همان خلقت ویژه انسان که در نهاد او شهود و گرایش خاص نهفته است» (جوادی آملی، ۲۶).

بطور کلی اندیشمندان اسلامی در تعریف اصطلاحی فطرت واژه فطرت را برای امور سرشتی ویژه انسان، در برابر غریزه که بیانگر امور سرشتی حیوانات، و طبیعت که بیانگر امور سرشتی جمادات و گیاهان است، به کار برده اند. (رجبی، ۱۴۲) علی رغم کاربردهای مختلف واژه فطری و فطرت در علوم مختلف که در بخش های پیشین ذکر شد می توان نتیجه گرفت که فطرت همان معرفت و گرایش های فرا حیوانی است، که مقتضای آفرینش نوع انسان بوده و حاصل تجربه نیست. بنابر این منظور از فطرت به معنای قرآنی و روایی آن، عبارت است از: بینش و گرایش حضوری غیراکتسابی (جبری و ناخود آگاه) نسبت به خداوند است که از ذات و خلقت اولیه انسان ناشی می شود، لذا اراده، خواست و آگاهی انسان هیچ گونه دخالتی در ایجاد یا تصرف در آن را نداشته و نخواهد داشت. چرا که،

فطرت ویژه انسان، صنع الهی ثابت و غیرقابل تغییر است. به عبارت دیگر، بعنوان مثال، می‌توان گفت، همانطور که سازنده هر دستگاهی پس از تولید نهایی، یک دفترچه راهنما در درون آن قرار می‌دهد، تا کاربر و مصرف کننده به کمک دفترچه مذکور، از چپستی و چگونگی بکارگیری درست آن دستگاه آگاهی پیدا نماید، خداوند سبحان هم، بعنوان خالق انسان بینش و گرایش حضوری و شهودی نسبت به خودش را از آغاز آفرینش و بدو تولد بصورت تکوینی در ضمیر ناخودآگاه روح آدمی تعبیه و نهادینه کرده است، تا انسان بر اساس آن نرم‌افزار معنوی معصوم از خطا و اشتباه، هدف و راه تکامل حقیقی خودش را به کمک تذکر تعالیم انبیا الهی، که همان حق‌شناسی و حق‌گرایی است، مورد شناسایی و توجه قرار داده و مسیر کمالش را به درستی و بدون انحراف از حق و عدالت طی نماید. لذا این معنا از فطرت با محتوای آیات و روایات کاملاً مطابقت دارد.

۵-۱. عقل روایی، همان فطرت خودآگاه و شکوفا شده انسان

با توجه به معنای عقل در متون اسلامی، برخی از اندیشمندان مسلمان، مانند فیض کاشانی، فطرت انسان را به معنای عقل روایی گرفته‌اند (فیض کاشانی، ۱۹۵) چرا که در روایات متون اسلامی برای عقل، همان جایگاه، ارزش و کارکرد فطرت توحیدی را قائل شده‌اند، که ترجمه برخی از آن روایات، به شرح ذیل آمده است:

«عقل نخستین و محبوب‌ترین مخلوق خداوند است که حقیقت آن از نور الهی است. عقل اصل و اساس انسان، معیار حق از باطل و حجت باطنی خداوند در درون جان آدمی است. عقل تسلیم محض حق بوده و چیزی جز حق را نمی‌پذیرد. عقل وسیله عبادت و بندگی خداوند و کسب بهشت سعادت است.» (کلینی، ۱۲/۱-۱۰) تا آنجا که امام صادق علیه السلام بین عقل و دین و بهشت سعادت انسان یک رابطه مستقیم و تساوی برقرار می‌کند و می‌فرماید: «من کان عاقلاً، کان له دین و من کان له دین، دخل الجنة» (کلینی، ۶/۱) هرکس عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می‌رود. بر این اساس می‌توان نتیجه

گرفت، عقل و فطرت در انسان یک حقیقت واحد است، با این تفاوت که حقایق موجود در فطرت انسان جبری و نا خود آگاه است، ولی در عقل، آن حقایق فطری در اثر تعقل اختیاری انسان، شکوفا و خود آگاه می‌شود. به عبارت دیگر، عقل موید به فطرت الهی انسان بوده و عنصر شناختی فطرت است، به همین خاطر در روایات بحث از رابطه عقل و توحید الهی تحت عنوان «تایید عقله من النور» و «تعقل عن الله» مطرح شده که در اینجا به دو حدیث از این دست اشاره می‌شود. نخست روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «فاذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً....» (سیف‌اللهی، ۴۹) هنگامی که عقل انسان با نور خدا تایید می‌شود (نور فطرت توحیدی) دانشمند و فهمیده می‌شود... و در اعتقاد به وحدانیت خداوند و اقرار به طاعت او اخلاص یابد ... و دیگر سخنی از امام کاظم که «من لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفته ثابتة يبصرها و يجد حقيقتها في قلبه» (سیف‌اللهی، ۵۶) کسی که از جانب خداوند تعقل نکند، قلبش بر معرفت ثابتی که بدان بینا شود و حقیقتش را دریابد، بسته نمی‌شود.

بنابراین با توجه به تفسیر روایی ائمه اطهار (ع) در باره فطرت و عقل می‌توان نتیجه گرفت، فطرت و عقل همان هویت الهی و مرکز ادراک حقیقت در راستای هدایت، رشد و تکامل حقیقی انسان است.

۲- معنا کاوی فطرت، از منظر آیات و روایات

مسئله فطرت انسان از نخستین سال‌های نشر فرهنگ و آموزه‌های قرآنی و اسلامی از طریق مفسران قرآن کریم و راویان احادیث به نقل از فرمایشات حضرات معصومان (ع) و اولیاء دین مطرح بوده است. و اساساً طرح مساله فطرت ویژه انسان، مخصوص قرآن کریم و روایات متون اسلامی است. لذا در این بخش با بهره‌گیری از تفسیر مفسران، به معرفی آن دسته از آیات قرآن کریم و روایاتی که به‌طور روشن و مستقیم و یا غیرمستقیم به فطرت‌مندی انسان، اشاره می‌کنند، پرداخته می‌شود.

۱-۲. آیه فطرت (فطرت، حقیقت و خواستگاه دین حنیف)

قرآن کریم در رابطه با فطرت ویژه انسان می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

«پس با همه وجودت و بدون هیچ انحرافی به دین یکتاپرستی روی آور، (وبر) فطرت الهی که مردم را براساس آن پدید آورده (ملازم و پا برجا باش) هیچ تغییری در آفرینش خدا نیست. این است آئین استوار حق ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»

این آیه، تنها آیه‌ی قرآن کریم است که به فطرت‌مندی انسان و سرشت مشترک همه انسان‌ها مستقیماً اشاره می‌کند به این معنا که سرچشمه و خاستگاه دین حنیف و حقیقت آن در ذات و سرشت مشترک همه انسان‌ها است و در آن هیچ تغییر و تبدیلی صورت نمی‌پذیرد. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» چهره جانت را به سمت دین الهی و مجموعه معارف و قوانین الهی، که حنیف است، متوجه نما و استوار بدار؛ زیرا دین موجه الهی اسلام است و غیر از اسلام نه راه صحیحی وجود دارد و نه هدف انسان را تأمین می‌کند، قرآن برای اینکه ثابت کند، دین اسلام تحمیل بر فطرت نیست، بلکه پاسخ مثبت به ندای فطرت است، فرمود: فطرت الله الّتی فطر الناس علیها و کلمه «فطرت» در آیه محل بحث منصوب است به فعل محذوفی که مفهوم آن «اغراء» است. یعنی بگیر فطرت الهی را، خذ فطرة الله، اَلزَم فطرة الله... یعنی فطرت خدایی را که سرشت تو بر آن است، بگیر... یعنی دین الهی را که همان فطرت خداست بگیر، معنای اخذ دین خدا، آن است که فطرتان را رها نکنید. دعوت به دین الهی به منزله ترغیب به فطرت است و اخذ دین، همان دریافت فطرت خداخواه و خداجوی آدمی است و دین شکوفا شده فطرت است، زیرا فطرت هر راهی را نمی‌طلبد و به هرسمتی حرکت نمی‌کند... آن راه مشخصی که انسان را به هدف والا می‌رساند، همان دین الهی است که فطرت، تشنه آن است و آن را می‌طلبد. همانطور که موجودات دیگر، هدف و کمال و راه مشخصی دارند که با پیمودن آن راه، رسیدن به آن یقینی است، سرشت

انسان نیز دین الهی را می‌طلبد» (جوادی آملی، ۱۴۸-۱۴۹). «این آیه برحسب ظاهر در مقام بیان فطری بودن دین حنیف (حق‌گرا) است، اما می‌توان بالملازمه فطری بودن اعتقاد به خدا را نیز از آن استفاده کرد؛ زیرا اگر مقصود از «دین» در این آیه، تعالیم اصلی و ارکان اعتقادی دین باشد، مسلماً اعتقاد به وجود خدا را شامل می‌گردد و اگر مقصود از آن تسلیم و خضوع در برابر خدای سبحان و خداپرستی باشد، یقیناً فطری بودن خداپرستی، مستلزم فطری بودن آگاهی از وجود اوست». (سعیدی مهر، ۳۷) ضمناً در روایات متون اسلامی در باره فطرت ویژه انسان تحت عناوینی همچون «اسلام»، «توحید» و «معرفت خدایی» یاد شده است. به‌عنوان مثال در حدیثی آمده است، یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از ایشان درباره آیه «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» (الحج، ۳۱) و معنای «حنیفیت» پرسید. امام در پاسخ فرمود: «هی الفطرت التي فطر الله الناس عليها... فطرهم الله على المعرفة» حنیفیت، همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده است... خداوند مردمان را بر فطرت معرفت خویش آفرید (مجلسی، ۲۷۸/۳). همچنین، عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خداوند عزوجل که در آیه فطرت می‌فرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم، این فطرت چیست؟ امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند: هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ (کلینی، ۲۰/۳-۲۱).

«فطرت اسلام است که خدا مردم را هنگامی که از آنها پیمان گرفت بر یگانه‌پرستی آفرید، خدا فرماید: «مگر من پروردگار شما نیستم؟» و در آن مومن و کافر هر دو بودند.» و در حدیثی دیگر محمد بن علی الحلبی می‌گوید، از امام صادق علیه السلام راجع به آیه فطرت (سوره روم، آیه ۳۰) «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» پرسیدم، امام فرمود: «فَطَرَهُمُ عَلَى التَّوْحِيدِ» و در حدیثی دیگر فرمود: «فَطَرَهُمُ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ» (همانجا، ۲۱). «فطرت همه مردم را بر یگانه‌پرستی آفرید».

بنابراین می‌توان گفت، که آیه فطرت گویای این گزاره است که انسان قرآن، انسانی است که می‌تواند با خودکاوی در باطن جان خویش با علم حضوری راهی به سوی

شناخت خدا بگشاید. در همین رابطه مفسر قرآن کریم علامه طباطبایی در توجیه فلسفی برای فطری بودن شناخت خدا در اعماق وجود انسان می‌فرماید: «انسان به گونه‌ای آفریده شده است که در اعماق قلب خویش، رابطه‌ای وجودی با خدا دارد. اگر قلب و دل خود را صیقل دهد و به اعماق جان خویش راه یابد، این رابطه را پیدا می‌کند و به تعبیری خدا را به شهود می‌آورد. در فلسفه ثابت شده است، معلولی که دارای مرتبه‌ای از تجرّد است، نسبت به علت هستی بخش خود، حضور و درجه از علم دارد، و چون نفس انسانی - که دارای مرتبه‌ای از تجرّد می‌باشد - به خداوند که علت حقیقی اوست علمی حضوری دارد.» (طباطبایی، ۲۳۵)

بر این اساس قرآن کریم اصل وجود خداوند را امری روشن و بدیهی دانسته و می‌فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (ابراهیم، ۱۰) یعنی: مگر درباره خدا - پدید آورنده‌ی آسمان و زمین - شکی هست؟!

۲-۲. آیه میثاق (فطرت، پیمان بندگی خداوند)

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»

به یادآور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم، خداوند چنین کرد، مبادا شما روز رستاخیز بگویید: ما از این غافل بودیم و از پیمان‌خواهی توحید بی‌خبر ماندیم یا بگویید پدرانمان پیش از این مشرک بودند، ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم، آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام داده‌اند مجازات می‌کنی؟» (الاعراف، ۱۷۲-۱۷۳)

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله فطرت ویژه انسان، نظریه خداشناسی و خداگرایی فطری

در انسان است، و از جمله آموزه‌های قرآنی، آیه ۱۷۲ سوره اعراف است که به آیه «میثاق» و یا «ذر» مشهور است، برخی از اندیشمندان و مفسران مسلمان بر اساس روایاتی که در تفسیر این آیه از پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده، معتقدند که آیه مذکور حاکی از وجود عالم پیشین قبل از دنیا، به نام عالم «ذر» است، به این معنا که «خداوند پیش از ورود انسان به دنیا، خویش را به او شناسانده است، لذا براساس این تفسیر از فطری بودن خدایابی، انسان قبل از ورود در عالم طبیعت، در عوالم دیگری قرار داشته و در آنجا خداوند، خویش را با اوصاف جمال و جلالش بر انسان نمایانده و در پس مواجه روحانی و معنوی، همه آدمیان وجود خدا را به عنوان پروردگار جهان تصدیق کرده‌اند. البته آدمی پس از پا نهادن در جهان طبیعت، جزئیات آن مواجهه روحانی را به فراموشی می‌سپارد، اما خمیر مایه آن معرفت برای او محفوظ می‌ماند» (سعیدی مهر، ۳۴). از جمله روایاتی که مفسران درباره آیه میثاق به آن استشهاد نموده‌اند، این روایات است که «زراره می‌گوید: از امام باقر علیهم‌السلام درباره آیه میثاق (در سوره الاعراف، ۱۷۲) پرسیدم، امام فرمود: بله خدا از پشت آدم نژادش را تا روز قیامت درآورد، و مانند مورچگان خارج شدند، سپس خود را به آنها معرفی کرد و وانمود، و اگر چنین نمی‌کرد، هیچ کس پروردگارش را نمی‌شناخت» و فرمود رسول خدا ﷺ می‌فرماید: كُلُّ مَوْلِدٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، یعنی المعرفة بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ، كَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (کلینی، ۳، ۲۰-۲۱). هر نوزادی بر همین فطرت متولد می‌شود، یعنی خدای عزوجل را خالق خود می‌داند، همچنین است قول خدای تعالی: «اگر از آنها بپرسی، آسمانها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خدا». (کلینی، همانجا)

و همچنین برخی دیگر از مفسران «موطن میثاق الهی را همین دنیا می‌دانند و مراد از ذریه‌ی بنی‌آدم، افراد بالغ از بنی‌آدم است که قرن به قرن متولد می‌شوند و خداوند با کامل ساختن عقل آنان و نصب ادله بر ربوبیت خود، از آنان پیمان می‌گیرد و مفسرانی مانند ملاصدرا در تفسیر آیه مذکور به نوآوری پرداخته و معتقد است مخاطب خطاب الهی،

حقایق عقلانی انسان‌هاست، به این معنا که انسان‌ها با مشاهده تعلق خود به ذات ربوبی و ادراک عین الربط بودنشان به آن، بر ربوبیت او میثاق سپرده‌اند». (غفوری‌نژاد، ۵۲) و همچنین استاد جوادی آملی معتقد است «آیه میثاق دلالت می‌کند، خدای سبحان در موطنی شهودی حقیقت انسان را به وی نشان داد و در آن حالت که او شاهد حقیقت خود بوده، «أشهدهم علی انفسهم» ربوبیت حق تعالی و عبودیت خویش را مشاهده کرده و وقتی انسان حقیقت خود را در آن موطن مشاهده کرد، دریافت که حقیقت وی جز بنده خدا بودن، چیز دیگری نیست، زیرا انسان که بنده است، حقیقتی جز وابستگی و فقر و ربط به خدا ندارد. لذا آیه میثاق دلالت بر عهد و میثاق تکوینی می‌کند، نه اعتباری و این میثاق و عهدگیری چون از تمام انسان‌هاست، پس همه انسان‌ها سابقه گرایش به حق در نهان آنها وجود دارد و گرنه اخذ تعهد تکوینی و بستن پیمان روا نبود». (جوادی آملی، ۱۱۹)

با عنایت به مطالبی که در رابطه با آیه «فطرت»، و همچنین آراء مفسرانی همچون حکیم ملاصدرا و آیت الله جوادی آملی در رابطه با آیه «ذر» ذکر گردید، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان نتیجه گرفت، منظور از گرفتن پیمان بندگی خداوند از انسان در آیه «ذر» اشاره به نطفه ویژه انسان است که از همان ابتداء که ذره‌ای بسیار کوچک در رحم مادر می‌باشد، بصورت بالقوه دارای استعداد نفسی مجرد و فراحوانی است که بینش و گرایش شهودی نسبت به خداوند را بعنوان پیمان بندگی تکوینی دارد و پس از تولد در عالم دنیا و طی مراحل رشد و با رسیدن به مرحله بلوغ عقلی و تعقل در تعالیم و آموزه‌های انبیاء و اولیاء الهی، متوجه آن پیمان بندگی تکوینی می‌شود. لذا انسان با چنین پیمانی حجت الهی بر او تمام است و هیچ عذر و بهانه‌ای در جهت گسستن این میثاق از او پذیرفته نخواهد شد چرا که، این پیمان فطری در درون ذات انسانی، انسان ثابت و غیرقابل تغییر است و هرگز از او جدا نمی‌شود و در صورت عدم پذیرش اختیاری پیمان مذکور، واقعیت‌اش پس از مرگ بصورت جبری در روز قیامت برایش کاملاً آشکار می‌شود.

۲-۳. آیه خودشناسی (فطرت، هدف نهایی و راه تکامل انسان)

خداوند در سوره مائده آیه ۱۰۵ می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ای ایمان آوران بر شما باد مراقبت از جانتان، (خود توحیدی) اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسانی که گمراه شدند، به شما زبانی نمی‌رساند و بازگشت همه شما بسوی خداوند است... .

آیت‌اله جوادی آملی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «مفاد آیه فطرت و آیه خود شناسی یکی است، لذا خداوند در سوره روم می‌فرماید: فطرت الله و گاهی در سوره مائده می‌فرماید: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ یعنی از جانتان و روحان غفلت نکنید و بر بیگانه (بعد حیوانی و طبیعی خود) نپردازید و... تمام کوشش شما این باشد که جان مجرد و ملکوتی خود را از گزند دنیازدگی حفظ کرده و در صراط دین اسلام حرکت کنید، زیرا مقوم حقیقی روح که خواهان حق و تشنه کمال است، همان دین اسلام است» (جوادی آملی، ۱۶۳-۱۶۲) بنابر این مراد از علیکم انفسکم در آیه مذکور این است که، بر شما باد توجه به خود حقیقی تان (خودشناسی)، چرا که، اولاً خود حقیقی انسان چیزی جز نفس توحیدی او نیست و ثانیاً تنها راه هدایت و سعادت انسان وابسته به توجه و مراقبت اختیاری و آگاهانه نسبت به خود واقعی او می‌باشد. «علیکم، در این آیه اسم فعل و «انفسکم» منصوب به آن است؛ یعنی «الزموا انفسکم» مواظب جانتان باشید و از آن جدا نشوید و در مسیر جانتان حرکت کنید». (جوادی آملی، ۱۶۲) لذا در ادامه‌ی آیه، خداوند سبحان، مسئله بسیار مهم و اساسی «هدایت» و بازگشت انسان به سوی خداوند را مطرح می‌سازد. به این معنا که ای اهل ایمان هدایت واقعی شما در گرو توجه و رجوع به نفس الهی خودتان می‌باشد. علامه طباطبائی در تفسیر همین آیه می‌فرماید: «از این آیه به دست می‌آید «راهی» که انسان باید در رسیدن به خداوند طی کند، همان «نفس» اوست؛ انسان در بستر نفس خویش در حرکت است و به غایت خود که پروردگار است، خواهد رسید. پس آدمی باید همیشه در

یاد خدا باشد؛ چرا که اگر غایت و مقصد راه فراموش شود، خود راه را نیز فراموش می‌شود، پس فراموشی خدا، فراموشی نفس را به دنبال خواهد داشت». (طباطبائی، ۱۷۷)

بنابراین آنچه برای اهل هدایت و معرفت و سالک الی الله اهمیت دارد، این است که بدانند، همه چیز در نفس انسان رخ می‌دهد و توجه به این حقیقت و معنا باعث می‌شود که انسان تن به معصیت پروردگارش ندهد و از گوهر جاننش که همان فطرت توحیدی است مراقبت و محافظت نماید.

«گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس»

خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس» (میرزا حبیب‌الله خراسانی)

۴-۲. آیات تذکره (رسالت انبیا الهی، یادآوری حقایق موجود در فطرت)

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (الغاشیه، ۲۱) یادآوری کن، که تو تنها تذکر دهنده‌ای

تذکر از ریشه «ذکر» است که بیشتر اهل لغت معادل فارسی یادآوری برای آن ذکر کرده‌اند، که نقطه مقابل آن نسیان و غفلت است. پیام این دست از آیات این است رسالت انبیا این نیست که آموزه‌های معارف دین خدا را در انسانها ایجاد نمایند، بلکه رسالت آنها این است که با تذکر دادن به انسانها آنچه از معرفت و گرایش حضوری و ناخودآگاه به خدا را که بصورت تکوینی در اعماق جانیشان دارند، خودآگاه و بالفعل نمایند «مقصود از آیات تذکره، آیاتی است که می‌گوید، پیامبر مذكر است، قرآن تذکره است و دین ذکری و یادآوری است. و ذکر و تذکره و مانند آن در جایی استعمال می‌شود که انسان نسبت به چیزی سابقه معرفت داشته باشد و نسیانی به وجود آمده باشد و این نسیان وسط، پرده‌ای بر معرفت پیشین افکنده باشد، لذا تذکر و یادآوری، آن معرفت پیشین را شکوفا می‌کند و دوباره همان مطلب در ذهن آدمی بارور می‌شود. و اساساً روح تعلیمات انبیا درباره اصول دین، همان توجه دادن به فطرت انسانی است... و اعتقاد به حق و ایمان به وحی الهی چیزی را از بیرون به آن تحمیل نمی‌کند، و اگر تحمیل بود و از خارج به آنان تعلیم

می‌شد، خداوند پیامبر الهی را مذكر نمی خواند، بلکه او را منحصرأ معلم معرفی می کرد و می گفت: «انما انت معلم» تو فقط معلمی..... ضمناً با ملاحظه دو اصل جهانشمول بودن رسالت پیامبر اسلام «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سبأ، ۲۸) ما ترا برای عموم مردم فرستادیم، و اینکه قرآن ذکر و یادآوری برای جهانیان است «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» (تکویر، ۲۷) استفاده می شود که اعتقاد به اصول و معارف اولیه دین در نهان هر بشری سرشته و تعبیه شده است، بنابراین شعاع رسالت پیامبر اکرم ﷺ تمام منطقه بشریت را فرا می گیرد، بطوری که هیچ فردی از شمول این حکم مستثنی نیست» (جوادی آملی، ۷۷). در همین رابطه امام علی علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه در باب فلسفه بعثت انبیاء الهی می فرماید: «اکثر مردم در عصر جاهلیت، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را شناختند و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت، لذا خداوند پیامبران را مبعوث فرمود تا از مردم بخواهند حق میثاق فطرت [الهی] خویش را بگذارند و نعمتی را که فراموششان شده به یادشان آورد» (سیدرضی، خطبه ۱، بخش ۴).

۵-۲. آیه نسیان (تلازم و اتحاد فطرت با خداوند)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده اند، پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنان همان فاسقانند».

با توجه به معنای آیه «نسیان» می توان گفت: آیات و روایات دیگری مشابه پیام و معنای آیه مذکور در متون اسلامی وجود دارد، که نمونه های از آنها به شرح ذیل آورده می شود:

«فاذكروني، أذكركم» (البقره، ۱۵۲) «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم».

«ان تنصر الله، ينصرك» (محمد، ۷) «اگر خداوند را یاری کنید، خداوند یاریتان می کند»

«من عرف نفسه، فقد عرف ربه» (آمدی، ۶۹۵) «کسی که خودش را بشناسد، بدرستی

که پروردگار خودش را شناخته است».

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَعْرِفَ رَبَّهُ» (آمدی، ۵۱۵) «در شگفتم، کسی که خود را نشناخته، چگونه پروردگارش را می‌شناسد».

با عنایت به این دست از آیات و روایات یاد شده بالا اولین سوالی که مطرح می‌گردد، این است که، اساساً بین حقیقت نفس انسان و خدای سبحان، چه رابطه و سنخیتی وجود دارد، که ذکر یا نسیان خداوند مساوی با ذکر و نسیان نفس انسان می‌شود؟

در جواب سوال مذکور می‌توان گفت: با توجه به نوع رابطه وجودی انسان با خداوند که در آیه فطرت توضیح داده شد، ذات حقیقی انسان چیزی جز رقیقه الهی و لطیفه ربّانی نیست، که با ذات خداوند رابطه‌ای تلازمی و مستقیم دارد. بنابراین مأموریت اصلی انسان در جهان آفرینش این است که به کمک تعالیم انبیاء و اولیاء الهی، این گوهر ارزشمند الهی موجود در جانش را مورد توجه قرار داده و در سایه بندگی خداوند، آن را شکوفا سازد و لحظه‌ای آن را به دست فراموشی و غفلت نسپارد.

لذا آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر و رمز گشایی آیه «نسیان» و سایر آیات و روایات از این سنخ، که بیانگر رابطه تلازمی بین خداوند سبحان به عنوان خالق و فطرت توحیدی انسان بعنوان مخلوق است، می‌فرماید: «بر پایه قرآن کریم انسان چندین لایه دارد: همان‌گونه که جهان هستی، از ملک تا ملکوت دارای عوالم چهارگانه‌ی ماده، مثال، عقل و اله است، وجود انسان نیز دارای مراتب چهارگانه‌ی مادی، مثالی، عقلی و الهی است، ... وجود الهی انسان بالاترین مرتبه وجودی او است، که همان خود نهانی و نهایی و همان فطرت خداخواهی او است» (جوادی آملی، ۱۶۵). لذا ایشان در موضعی دیگر می‌فرماید: «اگر انسان هویت خودش را به درستی براساس حدیث معرفت نفس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (آمدی، ۶۹۵) بدرستی و به علم حضوری بیابد، متوجه می‌شود که واقعیت او هیچ حقیقتی جز تعلق به مبدء آفرینش و ربط به هستی محض ندارد، لذا با شناخت نفس خودش هم معرفت به مبدء و هم معرفت به معادش را شناخته است، چرا که مسئله مبدء و معاد یک واقعیت است و انسان به همان‌جا می‌رود که از آن آمده است «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ

راجعون» (البقره، ۱۵۶) پس با شناخت خود، مبداء و معاد را می‌شناسد و البته مضمون حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، عَرَفَ رَبَّهُ» با مضمون آیه «نَسُوا اللَّهَ، فَنَسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» که به منزله عکس نقیض یکدیگرند، در واقع یک حقیقت را بیان می‌کنند.

بنابراین همانطور که بین معرفت نفس و معرفت مبداء و معاد تلازم است، بین نسیان نفس و نسیان مبداء و معاد نیز تلازم است، لذا ممکن نیست کسی خود را بشناسد، ولی خدای خود را نشناسد و ممکن نیست کسی از خود غافل باشد، ولی خدای خود را بشناسد. (همان، ۸۳-۹۷) ضمناً با توجه به فراز پایانی آیه «نسیان» کسی که هویت الهی خویش را فراموش یا منکر شود، از فاسقان است، یعنی همان کسانی که به علت عدم توجه و غفلت نسبت به خود الهی‌شان، از حوزه پیمان و اطاعت خداوند که همان حق‌گرایی است، خارج شده و در نتیجه در درون و بیرون وجودشان مشغول فساد و تباهی شده، و در نهایت گرفتار خسران ابدی گردیده‌اند، لذا خداوند در آیات دیگری در توصیف فاسقان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (البقره، ۲۷) «فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از تأکیدش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن امر کرده می‌گسلند و در زمین فساد به پا می‌کنند، همین‌ها زیانکارانند».

۲-۶. آیات توجه خالصانه به خدا هنگام بلا و خطرات (اخلاص، نتیجه خودآگاه شدن فطرت)

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ» (النحل، ۵۳)

«آنچه از نعمت‌ها در اختیار شماست از خداست، سپس وقتی آسیبی به شما می‌رسد، فریادتان را به تضرع و زاری به درگاه او بلند می‌کنید». بر اساس آیه فطرت «هر چند انسان معرفت حضوری و پیشین نسبت به خدا دارد، اما به دلیل انس و الفتی که با جهان طبیعت و مادی دارد، توجه خویش را نسبت به آن معرفت از دست می‌دهد، از همین

روست که وقتی انسان در حالات سخت و بحرانی قرار می‌گیرد و امیدش از همه اسباب ظاهری و طبیعی عالم قطع می‌گردد، کانون دل او متوجه خداوند و قدرت لایزال الهی می‌شود و بی‌اختیار، او را می‌خواند و از او مدد می‌گیرد» (سعیدی مهر، ۳۶) در همین رابطه حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «این ناله نجات‌خواهی و خطرزدایی، کاشف از بینش شهودی و گرایش خاضعانه در پیشگاه هستی محض و علیم صرف و قدیر نامحدود است و گرفتاری‌ها و بلاها موجب می‌شود که پرده‌پندار از عوامل مؤثرهای پوچ برداشته شود و متوجه مؤثر حقیقی که همان حق محض است به وضوح روشن شود و بطلان هر چیز که غیر اوست، هویدا گردد. لذا پیمودن راه فطرت در حال بلا و ضراء و احساس خطر و بلا آسان‌تر است» (جوادی آملی، ۲۰۹-۲۱۰).

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (العنکبوت، ۶۵)

«این مردم مشرک نادان» چون به کشتی نشینند در آن حال تنها خدا را به اخلاص کامل می‌خوانند و چون از خطر دریا به ساحل نجات رسیدند از جهل و غفلت باز به خدای یکتا مشرک می‌شوند.»

نکته جالب و قابل تامل در این آیه، اینست که انسان در هنگام خطر و قطع اسباب ظاهری خالصانه و موحدانه، خداوند را می‌خواند. این حالت اخلاص در واقع اشاره به رجوع انسان به خدای فطری موجود در ضمیر ناخود آگاه روحش می‌باشد، که در اثر حوادث و خطرات کوبنده از حالت ناخودآگاه، خودآگاه گردیده. «از این آیه استفاده می‌شود که اعتقاد به خداوند در متن فطرت انسان‌ها قرار داده شده و چون به کوتاه شدن دستشان از علل مادی پرده غفلت کنار می‌رود، معبود فطری خود را مشاهده کرده و از او کمک می‌طلبند. و در حال احساس خطر موحد و مخلص می‌گردند». (جوادی آملی، ۲۲۶).

با توجه به معانی و حقایق موجود در آیات و روایاتی که درباره معنانشناسی فطرت گذشت، می‌توان گفت که فطرت، هویت حقیقی انسان، خاستگاه دین حنیف، منشاء اصیل

دینداری و خداپرستی انسان است، فطرت ویژه انسان عالی‌ترین صنع خداوند تعالی بوده، که با پروردگارش متحد و ملازم است. به گونه‌ای که توجه و نسیان آدمی نسبت به فطرتش، مساوی با توجه و نسیان نسبت به پروردگارش می‌باشد و همچنین فطرت به عنوان پیمان بندگی خدا و هدف نهایی راه کمال و سعادت بشر است، که با دست توانای خداوند سبحان، در ضمیر ناخود آگاه روح همه‌ی انسانها نهاده شده و تعبیه شده است، که پیمان و هدف مذکور می‌تواند بصورت اختیاری و آگاهانه در سایه تعقل انسان در و یا بصورت جبری در هنگام خطرات و بلاهای غفلت‌زدا در جان آدمی، خودآگاه گردد و چراغ راه کمال و سعادت او شود.

۳- فطرت از دیدگاه حکیم آیت‌الله شاه آبادی

۳-۱. فطرت در لغت و در اصطلاح آیت‌الله شاه آبادی

آیت‌الله شاه‌آبادی از میان معانی مختلف لغوی کلمه فطرت که در گذشته ذکر شد، معنای «ایجاد» را انتخاب نموده و می‌فرماید: «کلمه «فطره» بر وزن «فعلَه» از ماده «فَطَرَ» مشتق شده و به معنای ایجاد است و این وزن در زبان عربی برای «چگونگی» و «هیأت فعل» مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچنانکه کلمه «قبله» برای نوعی روبرویی استفاده می‌شود و یا «زین» «جلسه» که درباره‌ی چگونگی زینت و جلوس مورد توجه است.» (شاه‌آبادی، ۲۲۵).

بنابراین فطرت در لغت از نظر ایشان، اشاره به شکل و کیفیت خاصی از ایجاد است که در واقع همان فطرت خاص و مشترک نوع انسان است لذا می‌فرماید: «مفهوم «ایجاد» و «وجود» یک حقیقت است، ولی وقتی که به فاعل نسبت داده می‌شود، ایجاد است و هرگاه به «قابل» و دریافت کننده آن نسبت داده شود، وجود خوانده می‌شود. لذا چون بشر آفریده خداوند است و ایجاد خدای تعالی که همان «فطره الله» است، با حقیقت وجود انسان یکی است» با توجه به معنای لغوی مورد نظر شاه‌آبادی، «فطرت از نظر وی به معنای کیفیت خاصی از هستی است که هویت انسان و صفات ذاتی وجود او را تشکیل

می‌دهد و آن ویژگی وجودی خاص، بوسیله خداوند با جعل بسیط ایجاد شده است» (پیرمرادی، ۳۶) حکیم شاه‌آبادی فطرت را از لوازم وجود انسان می‌داند لذا می‌فرماید «... فطرت انسان چون از لوازم وجود اوست، به همراه وجود او، ملازم وی خواهد بود و نیازمند جعل و ایجاد دیگری نیست. یعنی فطرت از جمله عوارضی نیست که پیش از وجود انسان ایجاد شود و با انسان ترکیب یا ضمیمه گردد» (همانجا، ۲۲۶). «بنابراین اگر انسان از مقتضای فطرتش فاصله بگیرد از هویت انسانی‌اش فاصله گرفته است و از نظر شاه آبادی، البته چنین چیزی محال است؛ زیرا امر ذاتی از ذات قابل انفکاک نیست. به عبارت دیگر «فطرت بشر همچون سپیدی، سیاهی، کوتاهی، بلندی، زشتی و زیبایی نیست که در فردی وجود داشته باشد. و در دیگری نباشد، بلکه در هر فردی که مصداق انسان است، غرایزی که در دیگر افراد نهاده شده است، در وی نیز وجود دارد و با او همراه است؛ بنابراین فرمود: *الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا*. یعنی فطرتی است که خدا همه را بدان آفریده است». (شاه‌آبادی، شحات البحار، ۲۲۷).

حکیم شاه‌آبادی در موضعی دیگر فطرت را به «لوازم وجود مُدرک» تعریف کرده است، به این معنا که وجوداتی که از ویژگی ادارک برخوردارند، لوازمی دارند که مجموعه آنها فطرت وجودات مذکور را تشکیل می‌دهند. لذا می‌فرماید: «لوازم وجود مدرک را فطرت گویند و لوازم وجود غیر مدرک را طبیعت خوانند (صفتی که مخصوص ذات مدرک بوده باشد، آن را فطرت گویند و الا طبیعت خوانند) و از این جهت گفته نشود که فطرت آب، رطب (مرطوب بودن است) بلکه گفته شود طبیعت‌اش چنین است. پس صحیح است نسبت فطرت به خداوند دادن، کما قال سبحانه: *فَطَرَتِ اللَّهُ*» (شاه‌آبادی، ۲۲).

۳-۲. محتوی و قلمرو فطرت از دیدگاه آیت الله شاه آبادی

آیت‌الله شاه‌آبادی در باب محتوی و قلمرو فطرت از جمله اندیشمندان مسلمانی است که معتقد است انسان تمامی حقایق و معارفی را که برای رسیدن به کمال نهایی و حقیقی

خودش به آنها نیازمند است را در درون فطرتش بعنوان هدف نهایی از رشد و سعادتش از بدو تولد بصورت بالقوه دارا می‌باشد. لذا «از نظر وی نه تنها معرفت الهی در ذات انسان به جعل بسیط نهاده شده است، بلکه کل معارف اسلامی در نهاد آدمی سرشته شده است، به این معنا که رابطه‌ی دینداری و علم دین (علم به مبدء و معاد و مابین آن دو، عبودیت، عدالت) با انسان رابطه‌ی صفت و موصوف یا عارض و معروض نیست که موصوف بدون آن صفت امکان وجود داشته باشد، بلکه از نظر شاه آبادی هویت و کمال آدمی به معرفت دین است» (پیرمرادی، ۳۵)

همچنین حکیم شاه آبادی معتقد است که اساسی‌ترین تجلیات فطرت انسان، علم و عشق به کمال مطلق است، چرا که حرکت به سوی خداوند از طریق فطرت، حرکتی است براساس علم و عشق. لذا می‌فرماید: «مراد از فطرت الهی، علم و عشق است». (شاه‌آبادی، ۲۹)

از دیدگاه وی انسان مرکب از بدن طبیعی مادی و روح مجرد از ماده‌ای است که، هویت حقیقی انسان را تشکیل می‌دهد. لذا ایشان فطرت ویژه انسان را غیر از بعد طبیعی و حیوانی او می‌داند و تجلیات آن را در انسان این‌گونه تبیین می‌نماید: «انسان موجودی خود آگاه، به خود عشق می‌ورزد، خود رای است، خواهان راحتی مطلق است و همواره در طلب آزادی بی‌قید و شرط است و به عبارت دیگر انسان دارای فطرت عالمه، عاشقه، کاشفه، راحت‌طلبی و آزادی‌خواهی است و چون این امر را با طبیعت بسنجیم، در مواد طبیعی هیچ یک از موارد مذکور را نخواهیم یافت؛ بنابراین می‌گوییم حقیقت ما غیر از طبیعت است». (شاه‌آبادی، ۱۳۷).

۳-۳. تعریف فطرت از دیدگاه حکیم شاه آبادی

با عنایت به مطالبی که از دیدگاه ایشان در رابطه با معنای لغوی و اصطلاحی و همچنین قلمرو و محتوای فطرت مطرح گردیده در یک جمع‌بندی کلی می‌توان تعریف فطرت را از دیدگاه ایشان به شرح ذیل ارائه کرد: فطرت کیفیت خاصی از هستی، و از لوازم وجود

انسان مدرک است. که تشکیل دهنده‌ی هویت و صفات ذاتی اوست و محتوای آن معرفت توحیدی و عشق مطلق به خداوند سبحان است که بوسیله خداوند با جعل بسیط در ذات انسان ایجاد گردیده است، بنابراین انسان مفطور بر فطرت الهیه است.

۴- ویژگی‌های فطرت از منظر آیه فطرت و تفسیر آیت شاه‌آبادی

۴-۱. ثابت بودن فطرت

«... فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَىٰ مَا تَبَدَّلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...» (الروم، ۳۰). (و بر) فطرت الهی که مردم را براساس آن پدید آورده (ملازم و پا برجا باش) برای آفرینش خداوند هیچ‌گونه تغییری نخواهد بود... .

با عنایت به مطالب پیشینی که در بخش معناشناسی فطرت در لغت و اصطلاح، از دیدگاه آیت‌الله شاه‌آبادی مطرح گردید، روشن شد که از دیدگاه وی فطرت توحیدی جزء مقوم ذات انسان است و از ذات انسان انفکاک‌ناپذیر است و اگر فطرت را از انسان جدا کنند، دیگر انسان هویتش را از دست می‌دهد. «ایشان از آیه فطرت «فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَىٰ مَا تَبَدَّلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...» (الروم، ۳۰) استنباط نموده که فَطَرَ باللفظ (علی) آمده است ... نه با «مع»، زیرا کلمه «مع» همراه بودن دو چیز جدا از هم را بیان می‌کند که با ذاتی بودن، مغایر است، در حالیکه «علی» حکایت از این معنا را دارد که فطرت الهی، ذاتی انسان است نه عرضی که همراه انسان و از او قابل انفکاک باشد». (پیرمرادی، ۳۶)

بنابراین از دیدگاه وی فطرت، هویت ثابت و ذاتی انسان را تشکیل می‌دهد، که در واقع همان هدف تکوینی و نهایی از آفرینش اوست، لذا انسان بایستی با شناسایی و رسیدن به آن هدف، ابعاد خداشناسی و خداگرایی فطرتش را شکوفا سازد و بدینوسیله به اوج کمالش، که همان قرب الهی و لقاء الله است، نایل گردد. و به تعبیر دیگر فطرت انسان، همان ذات ثابت توحیدی اوست که ساخته و پرداخته صنع الهی است، لذا آیه فطرت به صراحت می‌فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» هیچ‌گونه تغییر، تبدیل در فطرت الهی انسان نیست.

۴-۲. معصوم بود فطرت (فطرت، آئینه تمام نمای حق)

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم و اساسی فطرت ویژه انسان از منظر آیت الله شاه‌آبادی، ویژگی معصوم و خطاناپذیری آن است. چرا که ایشان فطرت را کتاب ذات الهی انسان می‌دانند که با قلم صنع الهی تدوین و به نگارش درآمد و چون حقایق موجود در فطرت انسان، از نوع علم حضوری است، لذا در آن خطا و اشتباه راه ندارد.

آیت‌الله شاه‌آبادی با کمک گرفتن از فرمایش خداوند تعالی که می‌فرماید: «... خلقت بیدی...» (ص، ۷۵) یعنی کتاب ذات انسان را با دو دست رحمانیت و رحمت خود ابداع و خلق نموده‌ام و همچنین با توجه به حدیث خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ (مجلسی، ۱۱/۱۱۱). یعنی خداوند آدم را به چهره خویش آفرید، نتیجه می‌گیرد که «کتاب ذات انسان که نوشته خدای تعالی است، مظهر کامل حق و آینه تمام نمای آن حضرت است و با کتاب احدیت مطابقت دارد و نسخه تمام عیار او است، که منظور همان فطرت الهی است که انسان را بر طبق آن آفریده است. به همین جهت فطرت انسان، معصوم از خطا است و مقتضای آن و دستوراتش با حقیقت مطابقت دارد.

بنابراین، ایجاب می‌کند که انسان طبق مقتضای فطرت عمل کند و بدان پایبند باشد؛ زیرا خدا تعالی فرموده است: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (الروم، ۳۰). این است آئین استوار. این روش که اطاعت از فرمان فطرت است، شیوه پایدار است؛ زیرا در راهنمایی فطرت هیچ‌گونه انحراف و خطایی نیست و با خواست خدا هماهنگ است.» (شاه‌آبادی، رشحات البحار، ۲۲۸-۲۲۹).

۵- نتایج مقاله

در این پژوهش به بررسی ویژگی تکوینی فطرت در انسان از منظر آیات و روایات متون اسلامی و اندیشمندان آن، بویژه حکیم آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی پرداخته شد که نتایج ذیل حاصل گردید:

براساس جهان‌بینی توحیدی اسلام، جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی هدفمند است «و الله ملک السموات و الارض و الی الله المصیر» لذا همه موجودات آن، بویژه انسان از همان ابتداء خلقت و آفرینش، دارای هدف تکوینی معین و مشخصی هستند که برای رسیدن به آن آفریده شده‌اند، که در پایان حرکت تکاملی شان به آن خواهند رسید. انسان بعنوان عالی‌ترین و پیچیده‌ترین مخلوق خداوند، دارای دو هدف تکوینی ملکی حیوانی و ملکوتی انسانی است، که در مراتب دانی و عالی او به دست توانای آفرینش تعبیه و نهادینه شده است. فطرت انسان، همان هدف تکوینی، ملکوتی فراحوانی اوست، که در متون اسلامی، اعم از آیات و روایات به صراحت، تحت عناوینی همچون، «اسلام»، «توحید»، و «معرفت خدایی» از آن یاد شده است، فطرت در واقع همان هویت توحیدی، ذات حقیقی و متعالی انسان است، و حقیقت و محتوای آن، ادراک و گرایش حضوری، ناخودآگاه و جبری نسبت به خداوند متعال است. ادراک و گرایش مذکور می‌تواند بصورت اختیاری و آگاهانه در سایه تعقل انسان، با کمک آموزه‌های انبیای الهی و یا بصورت جبری در هنگام وقوع خطرات و بلاهای غفلت‌زدا، شکوفا و خودآگاه گردد و در نتیجه فطرت خودآگاه شده چراغ هدایت، در مسیر رسیدن انسان به مقام قرب الهی، اخلاص و بندگی خداوند گردد. فطرت حق‌شناس و حق‌گرای انسان خواستگاه دین حنیف، میثاق بندگی، منشا اصیل دینداری و خداپرستی توحیدی او است. لذا شناخت و توجه انسان به فطرت توحید اش، مساوی با شناخت و توجه به خداوند است و بالعکس. چرا که فطرت صنع خداوند سبحان است که جدای از صانع خویش نمی‌باشد، بلکه متحد و ملازم با صانع‌اش می‌باشد.

تعبیر و تفسیر حکیم شاه‌آبادی از فطرت ویژه‌ی انسان آن است که، فطرت از لوازم وجودی انسان مُدرک است و محتوای آن، علم و عشق به کمال مطلق است. بنابراین انسان مَفْطُور به فطرت الهیه است. وی از جمله اندیشمندان مسلمانی است که معتقد است انسان تمامی حقایق و معارفی را که برای رسیدن به کمال نهایی و حقیقی خودش به آنها نیازمند است را در درون فطرتش بعنوان هدف نهایی از رشد و سعادتش از بدو تولد بصورت بالقوه

و ناخودآگاه دارا می‌باشد. لذا از نظر وی، نه تنها معرفت الهی در ذات انسان به جعل بسیط نهاده شده است، بلکه کل معارف دین (علم به مبدا و معاد، و مابین آن دو، عبودیت و عدالت) در نهاد آدمی سرشته شده است، و رسالت تعلیم انبیاء الهی را از باب یادآوری حقایق موجود در فطرت انسان می‌داند. بدین ترتیب دیدگاه حکیم شاه‌آبادی، کاملاً با آیات و روایات متون اسلامی هماهنگ و منطبق است. و از جمله ویژگی‌های مهم و اساسی فطرت خاص انسان از منظر آیه فطرت در قرآن کریم و تفسیر آیت‌الله شاه‌آبادی عبارت است از: غیراکتسابی (جبری و ناخودآگاه)، همگانی، همگاهی، فراحوانی، ثابت و غیرقابل تغییر و تبدیل و معصوم از خطا و اشتباه است، چرا که خداوند سبحان کتاب ذات او را با دو دست خود نگاشته است، لذا مجالی برای تصرف وهم و خیال در آن وجود ندارد، ضمن آنکه نوع علم آن حضوری و شهودی است. ضمناً برخی از اندیشمندان اسلامی مانند فیض کاشانی، با توجه به روایات مربوط به جایگاه، ارزش عقل، فطرت را به معنای عقل روایی گرفته‌اند، که در این رابطه می‌توان گفت فطرت و عقل، یک حقیقت واحد هستند و هر دو مرکز ادراک حقیقت و معیار شناخت حق از باطل هستند، با این تفاوت که حقایق موجود در فطرت، محجوب و ناخود آگاه است ولی در عقل، در اثر قدرت تعقل آدمی می‌تواند خودآگاه شود، که در این صورت چنین انسانی، دارای هویتی الهی و دین حنیف می‌باشد.

بر این اساس، فطرت در مسیر هدف و هویت‌یابی حقیقی انسان و رسیدن او به سعادت و کمال واقعی، نقش و جایگاه هدف نهایی را ایفا می‌کند، و برای او دارای ارزش و مطلوبیت ذاتی است، البته به شرط آنکه انسان مختار، دارای حسن انتخاب بوده و فطرت الهی خویش را با آگاهی و توجه، به عنوان هدف نهایی از مسیر کمال‌اش نشانه‌گیری نموده و آنرا با تأمین نیاز واقعی‌اش که شناخت خدا و بندگی اوست، شکوفا نماید. ولی اگر انسان از خواسته و نیاز فطریش غافل شود و آنرا نادیده بگیرد، و یا بین نیازهای بعد حیوانی و نیاز فطرت الهی خود دوئیت و تفاوت قائل نشود و یا آن دو را با یکدیگر خلط نماید، وارد بزرگترین چالش و بحران زندگی‌اش، یعنی بحران هویت، خودبیگانگی و پوچ‌گرایی می‌شود که نتیجه آن جز عذاب و خسران ابدی نخواهد بود.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان، قم، چاپخانه آئین دانش، ۱۳۹۶.
۲. ابوعلی سینا، الشفاء قم، مکتبی آیت الله مرعشی نجفی، ج ۳، ۱۴۱۴.
۳. احمد بن فارس، ابوالحسن، معجم المقاییس اللغة، ناشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ج ۴، ۱۴۰۴.
۴. افلاطون دوره آثار، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، تهران شرکت سهامی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، ترجمه انصاری، محمدعلی، قم، موسسه امام عصر (ع) ۱۳۸۰.
۶. پیرمرادی، محمدجواد، «آیت‌الله شاه آبادی و برهان فطرت عشق بر اثبات واجب الوجودی» حدیث عشق و فطرت، مجموعه مقالات درباره‌ی آراء حکمی معرفتی آیت الله شاه آبادی سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۶۸.
۷. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی جلد اول، قم، ناشر کتاب طه، ۱۳۹۹.
۸. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر قرآن کریم (تسنیم) جلد ۳۱، انتشارات نشر اسراء، ۱۳۹۳.
۹. همو، تفسیر انسان به انسان، قم، ناشر مرکز اسراء، ۱۳۸۹.
۱۰. همو، فطرت در قرآن، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۹۲.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ناشر دارالعلم، بیروت لبنان، ج ۲، ۱۴۰۴.
۱۲. دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، نشر دانشگاهی ۱۳۶۱.
۱۳. ربانی گلپایگانی، علی، فطرت و دین، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۸.
۱۴. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، انتشارات موسسه امام خمینی ره، ۱۳۸۷.
۱۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، انتشارات دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۶.
۱۶. زبیدی واسطی، سیدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ناشر دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، ج ۱۳، ۱۴۱۴.
۱۷. سیف‌اللهی، حسین، درسنامه‌ی احادیث اهل بیت علیه‌السلام، دفتر اول، قم، موسسه‌ی فرهنگی قرآن و عترت، نشر، ۱۳۸۹.
۱۸. سیدرضی، محمدبن حسین، نهج‌البلاغه، ترجمه محمددشتی، نشر مشرقین، ۱۳۷۹.
۱۹. شاه‌آبادی، محمدعلی، رشحات البحار (الانسان و الفطره) تهران، انتشارات زنان مسلمان، ۱۳۶۰.
۲۰. همو، رشحات البحار، مترجم زاهدویسی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳۸۷.
۲۱. همو، شذرات المعارف، تهران، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت بنیاد علوم و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۲. همو، شرح رشحات البحار، ناشر سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، نهاية الحکمه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵.
۲۴. همو، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه علمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
۲۵. غفوری‌نژاد، محمد، مقاله‌ی تطور تاریخی نظریه فطرت در فلسفه و عرفان اسلامی، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی، آینه معرفت، پاییز ۱۳۸۹.
۲۶. همو، نظریه فطرت در تفسیر عرفان و فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۹۸.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، مترجم مصطفوی، سیدجواد، انتشارات علمیه الاسلامیه، بی‌تا.
۲۸. کاشانی، فیض، اصول المعارف، تصحیح سیدجلال‌الدین کاشانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۲۹. محمدی ری‌شهری، محمد، خردگرایی در قرآن و حدیث، ۱۳۷۸، انتشارات دار الحدیث، ۱۳۷۸.

۳۰. مرتضوی، علی حیدر، فیلسوف فطرت، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷ش.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.
۳۲. همو، بحارالانوار الجامعة لدرراخبار الائمة الاطهار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۳۳. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، ناشر موسسه انتشاراتی امیرکبیر، ۱۳۵۱ ش.
۳۴. معلوف، لوییس، ترجمه بندر بیگی، محمد، ناشر ایران، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ش.
۳۵. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، انتشارات طهوری، ۱۳۷۷ش.

